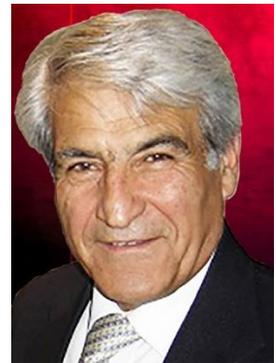


پیام آزادگان

شماره 1023 دوره جدید فروردین 2734 مادی-مارچ 2026 میلادی

پیشکش نوروزی پیام آزادگان به زنان دلاور ، سلحشور و دانای ایرانی

زن در هستی شناسی و فرهنگ ایران



هومر ابرامیان

پیش از رفتن به سراغ گرامی نامه اوستا و دیگر بُن مایه های کهن ایرانی برای شناخت جایگاه والای زن در فرهنگ ایرانشهری، نخست بایسته است که نگاهی به هستی شناسی ایرانی داشته باشیم و سپس بکوشیم تا آرش واژه هایی مانند «زن» - «بانو» - و «کدبانو» در زبان پارسی را در یابیم.

در هستی شناسی ایرانی هر پدیده یی را می توان با آنچه که در برابر خود دارد شناخت، مانند: سرما و گرما... بلندی و پستی... چپ و راست... فراز و فرود... سختی و نرمی... نیک و بد... شایسته و ناشایسته... دوستی و دشمنی - مهر و کین... مرگ و زندگی... کشش و رانش... کمی و فزونی... بست و گُست... شب و روز... تاریکی و روشنایی... کوتاهی و بلندی... نازندگی و نازندگی... هستی و نیستی... و جز اینها...

هیچ پدیده‌ی را نمی‌توان بدون پدیده‌ی وارون آن شناخت، برای نمونه اگر چپ را از میان برداریم، راست را هم بخودی خود از میان برداشته ایم! گرما را زمانی می‌شناسیم که سرما را شناخته باشیم... نیروی کشش بدون نیروی رانش شناخته نمی‌شود... و همین‌گونه اند همه‌ی دیگر پدیده‌های هستی.



دانشوران باختری این «دو بُن» را «دوآلیسم» گفتند و پنداشتند که زرتشت به دو گوهر هستی بخش «اهورا و اهریمن» باور داشته است، ولی دانشوران ایرانی می‌دانند که زرتشت

از دو نهاد نیک و بد یا «سپنتا مینو» و «انگره مینو» سخن گفته است نه از اهورا و اهریمن!.

سپنتا مینو از سوی بیشینه اوستا شناسان به: خرد پاک – منش ستودنی – اندیشه نیک... و جز اینها برگردان شده، ولی گروهی دیگر از زرتشت شناسان آن را «نیروی فزاینده»، و همستار آن را که انگره مینوست «نیروی کاهنده» گفته اند.

اینک سخن می دارم ،

برای شما ای خواستاران،

و برای شما ای دانایان،

از دو نهاد بزرگ.

و می ستایم ،

اهورا و اندیشه نیک را،

و دانش نیک و آیین راستی را ،

تا فروغ و روشنایی را دریابید،

و به رسایی و شادمانی رسید.

پس،

بهترین گفته ها را به گوش بشنوید،

و با اندیشه روشن بنگرید،

و هر یک از شما برای خویشتن،

یکی از این دو راه را بر گزینید،

و پیش از رویداد بزرگ،

هر یک بدرستی آگاه شوید،

و این آیین را بیاموزید و بگسترانید.

اینک،

آن دو مینوی همزاد که در آغاز،
در اندیشه و انگار پدیدار شدند،
یکی نیکی را می نماید و آن دیگری بدی را،
و از این دو

دانا راستی و درستی را بر می گزیند نه نادان! (بندهایی از سرود سی ام)

به روشنی پیداست که سخن از دو نهاده نیک و بد در میان است نه اهورا اهریمن! و این دو پدیده نیک و بد تنها در اندیشه و گفتار و کردار آدمی دیده می شوند نه در جهان هستی! از این رو است که در دنباله همان سرود می گوید:

و آنگاه،

که در آغاز،

آن دو مینو به هم رسیدند،

زندگی و نا زندگی را پدید آوردند.

و تا پایان هستی چنین باشد که،

بدترین منش ها از آن پیروان دروغ ،

و بهترین منش ها از آن پیروان راستی خواهد بود .

از این دو مینو،

پیرو دروغ بدترین کردارها را بر می گزیند ،

و آنکه پاک ترین اندیشه ها را دارد،

و آراسته به فروغ پایدار است،

و آن که با باور استوار و کردار درست،

مزدا اهورا را خشنود می سازد، راستی را...

از آن دو،

کز اندیشان راستی را بر نمی‌گزینند،

زیرا هنگامی که دو دلند،

فریب بر آنها فراز آید،

و از این رو،

به بدترین اندیشه‌ها می‌گرایند،

و به سوی خشم می‌شتابند،

و زندگی مردمان را به تباهی می‌کشانند

همه جا سخن از «دو مینوی نیک و بد» «در اندیشه و گفتار و کردار آدمی» در میان است، دیگر پدیده‌های نا همسوی هستی بخودی خود نه خوب اند و نه بد!



برای نمونه: زمین لرزه‌ها و دریا لرزه‌ها و آتش فشان‌ها و تندبادها و ماه گرفتگی‌ها و آفتاب گرفتگی‌ها و سرما و گرما و یخبندان و بادهای خاک بر افشان و دیگر پدیده‌های

سپهری تنها در پیوند با آدمی «بد» و «آسیب رسان» دانسته می شوند! در برون از همبودگاه مردمان تنها بخشی از پدیده های هستی اند که در پی کنش و واکنش اندام های گوناگون هستی پدیدار می شوند.

در گستره این هستی شناسی بود که نیاکان فرمند ما، دو جنس ناهمگون آدمی را «دو بُن» (زندگی و مرگ) دانستند، آنکه را که «زاینده» بود بیخ و بُن زندگی شمردند و نامش را «زن» گذاشتند... و آن دیگری را بُن مرگ دانستند و نامش را «مرد» گذاشتند.

پاژنام مُرد همان است که در واژه های مُردُم یا مرثُم به چم: مردنی ها، و در واژه اُمرداد به چم نامیرنده دیده می شوند. واک «ا» نشان یا سداى نایی است مانند: بی - بدون - نا... و مُرداد همان «مردنی» است که با مُرد و مرثُم و مردمان هم ریشه است، همکرد این دو بهر می شود: «اُمرداد» که آرش آن: نامیرنده - نامیرا - جاودان زنده و همیشه پایدار است. این دو نا جنس همستار [=در برابر یکدیگر] «زن و مرد» هنگامی که بهم می رسند پویش نا ایستای هستی را در پی می آورند.

در هستی شناسی ایرانی زن ساخته شده از دنده مرد نیست! باشنده بی است جدا سر- افزونگر - زندگی بخش - شادی آفرین- گرانیگاه آرزوها و آرمانشهر والای مرد! از همین رو او را بانو و کدبانو نام دادند...

بانو در زبانهای کهن ایرانی آرش های گوناگون داشته است. بهر نخست این واژه «بان» به چم: بالا - بلندا... و همان است که در واژه «بانه» که نام شهری است در میان کوههای: آربابا - کوه بائوس- کوه دوزین - کوه جنیره - و کوه گه لی خان در کردستان ایران جا گرفته و به پاس آنهمه بلندا «بانه» نام گرفته است... گاه پساوند است و در واژه های: نگهبان - پاسبان - دریابان... و جز اینها دیده می شود و آرش نگهدارندگی است.

بانو در زبان اوستایی به چم فروغ و روشنایی است، از آنجا که واک[ن] در برخی از واژه ها جای خود را به [م] می دهد، [بان] نیز جای خود را به [بام] سپرده و واژه زیبای بامداد را ساخته است...

پاژنام «کدبانو» که امروزه به نادرست تنها برای زنان خانه دار بکار می بریم: روشنی بخش خانه و روستا و شهر و کشور است و کاری به خانه داری ندارد! دوشیزه دانش آموز- دختر دانشجو- زنانی که استاد دانشگاه - کارمند - خلبان - دریابان - پلیس - پرستار - پزشک - هنرمند - آتش نشان و یا در هر کار دیگری که هستند به پاس زن بودنشان کدبانو هستند، اگرچه در کار خانه داری دست به سیاه و سپید نمی زنند! زنانگی آنهاست که خانه و خانمان

و روستا و شهر و کشور را پر از شور زندگی می کند، نه خانه داری شان! همین جا گفتنی است که پاژ نام خانم به هیچ روی برارنده بانوان آزاده ایرانی نیست، این واژه برآمده از زبان مغولی است و در فرهنگ کوچه و بازار بار خوشی ندارد!



زن در استوره های ایرانی

گیومرت [کیومرس] برای نبرد با اهریمن آفریده شد ولی در این آوردگاه نیک و بد از پای درآمد و همانگونه که از نامش پیداست مُرد، تا این گامه هنوز نه از مرد نشانی در میان هست و نه از زن، گیومرت بتنهایی نه سرشت زنانه دارد و نه سرشت مردانه، پس از اینکه جان به جان آفرین سپرد، از پیکر او هشت گونه توپال یا فلز، مانند زر و سیم و آهن و روی و ارزیز یا قلع و سرب و آبگینه و الماس و نخستین تخم مردمان پدید آمدند، آن تخمه مردمان چهل سال در درون خاک و در زیر تابش خورشید بماند، از هرگونه آلودگی پالوده گشت و از آن تخمه یک گیاه بزرگ دو شاخه بنام ریواس رویید. پس از چندی، نخستین زن و مرد از میان این دو شاخه پدید آمدند، یکی به دیگری پیوسته، هم بالا و همدیس و هم ریخت... میان ایشان روان برآمد به «هم بالای»، ایشان چنان بودند که پیدا نبود که کدام نر و کدام ماده است، پس از گیاه پیکری به مردم پیکری گشتند و روان به مینوی اندر ایشان شد. (اساتیر ایران - بکوشش مهرداد بهار - رویه 127)

نکته بسیار شایان ژرف نگری در این فراز آن است که هر دو را «مردم» - «هم بالا» - «همدیس» [=هم ریخت] و «هم گونه» گزارش می کند.

ایرانیان می بایست این دو «همدیس» و «هم بالا» و «هم گونه» را با دو نام از هم جدا می کردند، آن را که زاینده بود (بُن زندگی) شناختند و «زن» نام دادند، آن دیگری را (بن مُردن) دانستند و «مرد» نام دادند که بن مردن است، این همان است که در واژه های مردم، گیومرت، اَمرداد هم دیده می شود و در همه جا به چَم مردن و مردنی است. در این هستی شناسی، زن نه تنها ساخته شده از دنده مرد نیست و نکه زندگی بخش مرد است.

واژه دیگری که ایرانیان برای این جنس از آدمی ساختند «بانو» بود. این واژه در پی یورش تازیان بیابانگرد مسلمان به ایران آسیب فراوان دید، از آنجا که مسلمانان نمی توانستند «زن» را در چنین پایگاهی ببینند، و از سویی نمی توانستند واژه «بانو» را از زبان پارسی بردارند، آن را از چم خود تهی کردند، سرانجام «خانم» جای «بانو» را گرفت و «کدبانو» ویژه زنان شوهر دار و بچه دار و خانه دار شد.

«بانو» یک واژه اوستایی و به چم «پرتو»، «فروغ» و «روشنایی» و «کدبانو» می شود «فروغ خانه»، روشنی بخش خانه و می دانیم که «کد» تنها خانه نیست، روستا و شهر و کشور هم «کد» گفته می شوند، پس «کدبانو» می شود «روشنی بخش خانه و روستا و

شهر و کشور»، می شود فروغ شادی بخشی که خانه و روستا و شهر کشور را روشنایی می بخشد.

زن در گرامی نامه اوستا

در نامه دینی ایرانیان، اهورا مزدا با پرتوهای هفتگانه که «امشاسپندان» نام دارند شناخته می شود. سه تا از این پرتوهای خداوندی سرشت زنانه، و سه تای دیگر سرشت مردانه دارند، و هفتمی، خود هُرمزد یا گوهر هستی بخش است.

«امشاسپند بانوان»، نماد مادر خدایی اهوره مزدا و نام هایشان چنین است:

اسفند: در اوستا «سپنت آرمیتی»، در پهلوی «سپندارمت»، و در پارسی سپندارمذ یا اسفندارمذ. پاره نخست این واژه «سپنت» به چم ورجاوند، و پاره دوم «آرمیتی» یا «آرمیتی» و چم آن را (نیک اندیشی)، از (خود گذشتگی)، (بردباری)، (سازگاری)، و (فروتنی)، و در پهلوی «خرد رسا» نوشته اند.

در سرودهای اشو زرتشت ورجاوند که گات ها گفته می شوند، بیشتر پاره دوم آن «آرمیتی» آمده که یکی از فروزه های مزدا اهوراست. این امشاسپند بانو در جهان میثو نماد دوستداری، بردباری، و فروتنی اهوره مزدا، و در جهان استومند، نگاهبان زمین، و پاکی و خرمی و سرسبزی آن است. او دختر آهوره مزداست و ایزد بانوان «اردویسور آناهیتا» و «دین» و «آشی» از همکاران او هستند.

خرداد: در اوستا «هنوروات»، در پهلوی «خُردات» یا «هُرداد» به چم: رسایی – والایی- برازندگی-

پرستاری و نگهبانی است. در گات ها یکی از فروزه های مزدا آهوره، و در اوستای نو، نام یکی از امشاسپند بانوان، و نماد رسایی و والایی دادار آفریدگار است. نام این امشاسپند بانو همواره با نام امشاسپند بانو اُمرداد می آید. نگاهبانی آب در جهان استومند خویشکاری بزرگ اوست. چهارمین یشت از یشت های بیست و یک گانه اوستا ویژه ستایش و نیایش خرداد و سومین ماه سال و ششمین روز ماه به نام اوست.

اُمرداد: در اوستا «اُمَره تات»، در پهلوی «اُمرداد» یا «اُمردات» و در پارسی «اُمرداد» به چم جاودانگی و بی مرگی است. در گاهان یکی از فروزه های مزدا اهوراست، نام وی همواره با نام امشاسپند بانو خرداد می آید. اُمرداد در جهان میثو نماینده پایداری و جاودانگی گوهر هستی بخش خدا، و در گیتی نگاهبانی گیاهان و خوردنی ها بدست اوست.

سه امشاسپند دیگر: بهمن، اردیبهشت، و شهریور سرشت و گوهر مردانه دارند.

پس از این امشاسپند بانوان ورجاوند، با ایزد بانوان بلندپایه در هستی شناسی ایرانی آشنا می شویم، یکی از بلندپایه ترین ایزد بانوان، اردویسور آناهیتا ایزد بانوی آبهاست که خود به پُری و سرشاری همه آبهای روی زمین است. این ایزد بانوی بلند پایگاه، همواره در پیکر بانویی زیبا رخسار، بالا بلند و خوش پیکر، با پستان هایی برجسته و بازوانی بلورین نمایانده می شود. در کرده یکم از آبان یشت برگردان دکتر جلیل دوستخواه می خوانیم:

آهوره مزدا به سپیتمان زرتشت گفت:

ای سپیتمان زرتشت!

«اردویسور آناهیتا» را که در همه جا دامان گسترده، درمان بخش، دیو ستیز و اهورایی کیش است به خواست من بستای.

اوست که در جهان استومند، پرازنده ستایش و سزاوار نیایش است.

اوست آشنونی که جان افزایش و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد.

اوست آشنونی که فزاینده گیتی است.

اوست که تخمه همه مردان را پاک کند و زهدان همه زنان را برای زایش از آرایش بیالاید.

اوست که زایمان زنان را آسانی بخشد و زنان باردار را به هنگامی که بایسته است شیر در پستان آورد.

اوست برومندی که در همه جا بلند آوازه است.

اوست که در بسیاری فرهمندی همچند همه آبهای روی زمین است.

اوست زورمندی که از کوه هُکر به دریای فَرَاخ کَرَت ریزد.

ای زرتشت

اردویسور آناهیتا از سوی آفریدگار مزدا بر می خیزد. بازوان زیبا و سپیدش که به زیورهای با شکوه دیدنی آراسته است - به ستبری کتف اسبی است.

اوست که با چهار اسب بزرگ سپید - یک رنگ و یک نژاد- بر دشمنی همه دشمنان- دیوان و مردمان [دروند] و جادوان و پریان و «کوی» ها و «گرپ» های ستمکار - چیره گردد.

اوست آن زورمند درخشان بالا بلند بُرزمندی که روزان و شبان- در بزرگی همچند همه آبهای

روی زمین - به نیرومندی روان شود.

در "آب نیایش" که یکی از زیباترین نیایش های ایرانی در ستایش خورشید و ماه و آب و آتش است می خوانیم:

« ستایش می کنم تو را، ای آردویسور آناهیتا، می ستایم تو را که نمایانگاه همه آب های پاک و درخشانی، و نمازت می گزارم برای خشنودی اهورا مزدا که آفریده اش هستی.

ستایشگرم آن آردویسور آناهیتا را، آن نگاهبان شایسته آب های نیالوده گیتی را، و آن آب پهنه گستر زمین را که سازنده زندگی است، که چشمه زاینده نیروست از برای تندرستی، که چون فرو ریزد دیوان را نابود سازد، و چون روان شود، نا پاکی ها و آلودگی ها را نیست گرداند.

اینک بستاییم آناهیت را ، ایزد بلند پایه شایسته را، که در پهنه سپهر جای دارد، که در بستر زمین روان می شود، که نیرو می بخشد تن را و روان را، که جنبش و زندگی می دهد گیتی را، می رویاند گیاه ها و سبزه ها را، که بدان گله ها و رَمه ها افزایش می یابند، که [دارایی] مردمان افزون می گردد، که کشور آبادان و نیرومند می شود.

بستاییم ایزدبانو آناهیتا را، که نگاهبان زنان است و در بهسازی نژاد کارساز است. که نیروی سازنده را در مردان پاک می کند، و در خور می سازد تا در درون زنان بارور شود.

ستایش کنیم ایزدی را که درد زایش را در زنان می کاهد، که پستان های زنان زاینده را پر شیر می سازد، که چشمه زندگی است برای کودکان نوزاد، و ستایش مان باشد بر آن ایزدی که بزرگ است، بزرگ و پاک، چونان آب های همه گیتی که از فرازین گاه بلندی های زمین روان باشد.

بستاییم آن ایزد توانمند اهورا آفریده را - که بزرگ است، بزرگ چون همه آبهای نا آلوده و پاک که از ابرها سرارزیر شده و بر سینه زمین چون رودها و چشمه سارها و دریا ها و

دریاچه ها آرام یافته اند. آرام در زمین های هفت کشور - و می پیرایند زندگی بالنده را، پاک می کنند نهاد مردان را، و زنان را، و توان سان می نمایند شیر زنان را...



در گرمی نامه اوستا با ایزد بانوان دیگری آشنا می شویم که هر یک به گونه بی نمایانگر پایگاه و جایگاه و والامندی زن در فرهنگ ایران اند.

ایزدبانو (آشی Ashai) ایزد فراوانی و زیبایی و بخشندگی و دارایی.

ایزدبانو (پرنده Parandi) ایزد فراوانی و آسایش و نیرو بخشی.

ایزد بانو (ارشتات Arshtat) ایزد راستی و درستی، نگهبان گیاهان، نماد جاودانگی و بی مرگی، نیکی رسان، و پروراننده جهان هستی، و فرونی بخش گیتی.

ایزد بانو (چیستا Chista) ایزد دانش و خرد و فرزاندگی و اندیشیدن و دانایی.

ایزد بانو (آرت) یا (آرت Ereth) ایزد بانوی شایستگی و درستی و راستی و دادگری.

ایزد بانو (دنا Daena) ایزد وجدان، بینش درون، چشم خورشید گونه درون بین، نیروی شناخت شایست و ناشایست.

زنان ایرانی در کارهای کشورداری و ارتش

کاساندان: همسر کورش بزرگ، در کنار شوهرش در سامان بخشیدن به زندگی مردم در ۲۸ کشور آسیایی کوشید، کارنامه نویسان همگی منش والای او در کارهای کشورداری و مردم داری را ستوده اند.

هتوسا یا اتوسا: دختر کورش بزرگ، همسر شاهنشاه داریوش بزرگ، مادر خشایارشا، شهبانوی خردمند و فرمانروا بر ۲۸ کشور آسیایی. اتوسا چه در لشکرکشی و چه در کارهای کشورداری همواره رایزن و دستیار شاهنشاه داریوش بود.

آرتمیس: دریا سالار و فرمانده نیروی دریایی ایران در روزگار خشایارشا، آرش نام او: راستی - هنجار هستی - سامان آفرینش - ریتم کیهانی - بانوی پاک - و بانوی بزرگ است.

آریاتس: یکی از سرداران مبارز ایران در روزگار هخامنشی.

آپاما: سردار بلند پایه روزگار هخامنشی. آرش نام او: (گیرا- خوش آب و رنگ و زیبا). پدر او سپهتمان یکی از سرداران دلیر هخامنشی بود.

آذرنوش: به چم (پُر فروغ و آتشین) از شاهدخت های هخامنشی و یکی از سرداران سپاه ایران در آن روزگار.

آرتونیس: به چم: (راست و درست)، دختر (ارته باز) که او خود نیز از سرداران بزرگ داریوش یکم بود.

آراتیس: به چم: (آریایی پاک و درست)، از سرداران بزرگ ارتش هخامنشی.

آسپاسیا: به چم: (گُرد دلیر و رزمنده)، همسر کوروش دوم و از سرداران سپاه او.

آمستریس: به چم: (هم اندیش و پشتیبان) دختر داریوش دوم که پابپای پدر در میدان نبرد می رزمید.

استاتیرا: به چم: (آفریده ستاره تیر) دختر داریوش سوم هخامنشی و از سرداران سپاه او.

پریساتیس: به چم: (فرشته زیبا) همسر داریوش دوم که پا بیای همسر و دخترش به نبرد با دشمنان می شتافت.

داناک: به چم: (دانا- با هوش - خردمند - فرزانه) از سرداران ارتش هخامنشی.

سیسی کام: به چم: (کامروا و پیروزگر) مادر داریوش سوم که هیچگاه در برابر اسکندر به زانو در نیامد و تا واپسین دم با سپاهیان آهن پوش اسکندر جنگید و سرانجام در میدان رزم کشته شد.

مهرمس: به چم: (بزرگمهر - خورشید درخشان) از سرداران بزرگ هخامنشی.

ورزا: به چم: (نیرومند و توانا) از سرداران بزرگ هخامنشی.

وُهومسَه: به چم: (والاتبار و نیک زاد) از سرداران بلندپایگاه هخامنشی.

هومِی یاستر: به چم: (دوست - هم پیمان - پشتیبان)، از سرداران دلیر و کارآمد هخامنشی.

پرین: دختر گی گُباد، بانوی دانشمند و دانش پژوه ایرانی، در سال ۹۲۴ یزدگردی هزاران برگ از نسخه های اوستا را به زبان پهلوی گرد آورد و با سامان بخشیدن به این نوشته های پراکنده، نام ارجمند خود را برای همیشه گردن آویز تاریخ کرد، شورش بخانه بسیاری از نوشته های او در یورش تازیان مسلمان، به فرمان عمر در آب و آتش از میان رفتند.

زربانو: سردار رزمنده ایرانی. دختر رستم و خواهر بانوگشسب، سوار کاری رزمنده و جنگاوری دلیر بود.

بانوگشسب: دختر دیگر رستم - خواهر زربانوی دلیر. در بهمن نامه و برزنامه بارها با نام این پهلوان بانوی رزمنده بر می خوریم.

آرتادخت: وزیر دارایی دولت ایران در زمان شاهنشاهی اردوان چهارم اشکانی.

پوران دخت: دختر خسرو پرویز، شاهنشاه ایران در روزگار ساسانی که بر بیش از ۱۰ کشور آسیایی فرمانروایی داشت.

آزرمی دخت: دختر خسرو پرویز و خواهر پوراندخت، شاهنشاهی که بر بیش از ده کشور آسیایی چیره بود.

یوتاب: به چم: (درخشنده و بی مانند - پرفروغ) خواهر آریو برزن و سردار بی باک داریوش سوم در جنگ با اسکندر. یوتاب فرمانده بخش بزرگی از سپاهیان آریوبرزن بود. او بود که در کوه های بختیاری راه بر اسکندر ببست و اگر یک روستایی نا جوانمرد و پشت به میهن کرده از مردم آنجا راه دیگری به اسکندر نشان نمی داد، بی گمان شکست می خورد و سپاهیانش بدست رزم آوران ایرانی تار و مار می شدند، ولی شوربختانه آن روستایی نادان، راه دیگری پیش پای اسکندر نهاد تا از آنجا بر سپاه ایران شبیخون بزند و میهنش را بخاک و خون کشد، یوتاب به همراه برادرش تا واپسین دم زندگی جنگید و سرانجام در کنار برادرش آریو برزن کشته شد.

آذرآهید: شهبانوی بلند پایگاه ایران در زمان شاهنشاهی شاپور یکم. نام این شهبانوی بزرگ و کارهای شگفت انگیز او در سنگ نبشته های کعبه زرتشت در استان پارس با ستایش بسیار همراه است.

زن در شاهنامه

پیر شهنامه گوی توس در سر آغاز داستان بیژن و منیژه، همسر خود را با واژگانی شورانگیز مانند: بت مهربان- یار مهربان- مهربان یار - ماه خورشید چهر- سرو بن- و ماه روی می ستاید:

شبی چون شبه روی شسته به قیر
نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر
دگرگونه آرایشی کرد ماه
بسیچ گذر کرد بر پیشگاه
شده تیره اندر سرای درنگ
میان کرده باریک و دل کرده تنگ
ز تاجش سه بهره شده لاژورد
سپرده هوا را به زنگار و گرد
سپاه شب تیره بر دشت و راغ

یکی فرش گسترده از پر زاغ [نماد سیاهی و تاریکی شب]

نموده ز هر سو به چشم آهرمن
چو مار سیه باز کرده دهن
چو پولاد زنگار خورده سپهر
تو گفתי به قیر اندر اندوده چهر
هر آنکه که برزد یکی باد سرد
چو زنگی برانگیخت از انگشت گرد
چنان گشت باغ و لب جویبار
کجا موج خیزد ز دریای قار [کجا=که - قار = قیر]
فرو ماند گردون گردان بجای
شده سست خورشید را دست و پای
زمین زیر آن چادر قیرگون
تو گفתי شدستی به خواب اندرون
جهان را دل از خویشتن پُر هراس
جرس بر کشیده نگهبان پاس
نه آوای مرغ و نه هُرای دد [هُرا = فریاد، هوار]
زمانه زبان بسته از نیک و بد
نُبد هیچ پیدا نشیب از فراز
دلم تنگ شد زان شب دیر یاز
بدان تنگی اندر بَجَسْتَم ز جای
یکی «مهربان» بودم اندر سرای
خروشیدم و خواستم زو چراغ
بیامد «بت مهربانم» به باغ

مرا گفت شَمَعَت چه باید همی
شب تیره خوابت ببايد همی
بدو گفتم «ای بت» نیم مرد خواب
بیاور یکی شمع چون آفتاب
بنه پیشم و بزم را ساز کن
به چنگ آر چنگ و، می آغاز کن
برفت آن «بُت مهربانم» ز باغ
بیاورد رخشنده شمع و چراغ
می آورد و نار و ترنج و بهی
زدوده یکی جام شاهنشهی
گهی می گسارید و گه چنگ ساخت
تو گفتی که هاروت نیرنگ ساخت
دلم بر همه کام پیروز کرد
شب تیره همچون گه روز کرد
مرا «مهربان یار» بشنو چه گفت
از آن پس که گشتیم با جام جفت
مرا گفت آن «ماه خورشید چهر»
که از جان تو شاد بادا سپهر
بپیمای می تا یکی داستان
فرو خوانم از دفتر باستان
بدان «سرو پن» گفتم ای ماه روی
یکی داستان امشبم باز گوی

که دل گیرد از مهر او فر و مهر
بدو اندرون خیره ماند سپهر...



...

درباره همای (نخستین بانویی ایرانی که بر تخت شهریار نشست) می گوید:

همای آمد و تاج بر سر نهاد
یکی راه و آیین دیگر نهاد
سپه را همه سربسر بار داد
در گنج بگشاد و دینار داد
به رای و به داد از پدر برگذشت
همی گیتی از دادش آباد گشت
نخستین که دیهیم بر سر نهاد
جهان را به داد و دهش مژده داد
که این تاج و این تخت فرخنده باد

دل بد سگالان ما کنده باد
همه نیکویی باد کردار ما
مبیناد کس رنج و تیمار ما
توانگر کنیم آنک درویش بود
نیازش به رنج تن خویش بود
مهان جهان را که دارند گنج
نداریم زان نیکویی ها به رنج

گفتار و کردار این نازنین شاه بانوی ایرانی را با گفتار و کردار سید علی خامنه یی برابر
بگذارید تا بدانید چه بلایی به سر باغ آمد!...



فردوسی نگاه خود بر **تهمینه** را بر پرده خیال اینگونه جاودانگی می بخشد:

پس پرده اندر یکی ماه روی
چو خورشید تابان پر از رنگ و بوی
دو ابرو کمان و دو گیسو کمند
به بالا به کردار **سرو بلند**

روانش خرد بود تن جان پاک
تو گفتی که بهره ندارد ز خاک
از او رستم شیر دل خیره ماند
برو بر جهان آفرین را بخواند



...

گردآفرید، پهلوان بانوی ایرانی را اینگونه می ستایید:

چو آگاه شد دختر گزدهم

که سالار آن انجمن گشت کم

غمی گشت و بر زد خروشی به درد

بر آورد از دل یکی بادِ سرد
زنی بود برسان گُردی سوار
همیشه به جنگ اندرون نام دار
کجا نام او بود گردآفرید
زمانه ز مادر چون او نافرید
چنان ننگش آمد ز کار هژیر
که شد لاله رنگش به کردار غیر
بپوشید جوشن بیامد به جنگ
نبود اندر آن کار جای درنگ
نهان کرد گیسو به زیر زره
بزد بر سر ترگِ رومی، گره
فرود آمد از دژ به کردارِ شیر
کمر بر میان بادپایی به زیر
به پیش سپاه اندر آمد چو گرد
چو تُندر خروشان یکی ویله کرد
که: «گُردان کدامند و سالار کیست؟

ز رزم اوران جنگ را یار کیست؟

که بر من یکی آزمون را به جنگ

بگردد به سان دل آور نهنگ

ز جنگ اوران، لشکر سر فراز

مر او را نیامد کسی پیش باز

چو سهراب شیراوژن او را بدید

بخندید و لب را به دندان گزید
چنین گفت کامد دگر باره گور [گورخر]
به دام خداوند شمشیر و زور
بپوشید خفتان و بر سر نهاد
یکی ترگ چینی به کردار باد [ترگ = کلاه خود]
غریبید بر آسمان هم چو میغ [غریبید = خروشید. میغ = ابر]
به نام خداوند شمشیر و تیغ
بیامد دمان پیش گردآفرید
چو دخت کمندافکن او را بدید
کمان را به زه کرد و بگشاد بر
نبد مرغ را پیش تیرش گذر
به سهراب بر، تیر باران گرفت
چپ و راست جنگ سواران گرفت
نگه کرد سهراب و آمدش ننگ
برآشفت و تیز اندر آمد به جنگ
سپر بر سر آورد و بنهاد روی
ز پیگار، خون اندر آمد به جوی
هم آورد را دید گردآفرید
که بر سان آتش همی بردمید
کمان به زه بر، به بازو فگند
سمندش برآمد به ابر بلند [سمند = اسپ]
سر نیزه را سوی سهراب کرد

لُگام بر گرایید و برداشت اسپ
بیامد به کردار آذرگشسپ [آذرگشسپ = آتش جهنده]
چو آشفته شیر و تندى نمود
سر نیزه را سوی و کرد زود
به دست اندرون نیزه جان ستان
پس پشتِ خود کردش آن گه کمان
بزد بر کمر بند گردآفرید
ز ره بر تنش سر به سر بر درید
ز زین برگرفتش به کردار گوی
که چوگان ز باد اندر آید به روی
چو بر زین بیچید گردآفرید
یکی تیغ تیز از میان برکشید
بزد نیزه او به دو نیم کرد
نشست از بر زین و برخاست گرد
به آورد با او بسنده نبود
بتابید ازو روی و برگاشت زود
سپهد لگام آژدها را سپرد
به خشم از جهان روشنایی بُرد
چو آمد خروشان به تنگ اندرش
بجنبید و برداشت خود از سرش
رها شد ز بند زره موی اوی
درخشان چو خورشید شد روی اوی

بدانست سهراب کاو دخترست
سر و موی او از در افسرست
شگفت آمدش گفت از ایران سپاه
چُنین دختر آید به آوردگاه
سواران جنگی به روز نبرد
همانا به ابر اندر آرند گرد
زنان شان چُنین اند ایران سران
چگونه اند گردان جنگ اوران...
چو رخساره بنمود سهراب را
ز خوشاب بگشاد سُرخاب را
یکی بوستان دید اندر بهشت
به بالای او سرو، دهگان نکشت
دوچشمش گوزن و دو ابرو کمان
تو گفתי همی بشکفد هر زمان
ز دیدار او گشت روشن دلش
بر افروخت یک سر همه گلشنش

...

گُردیه: پهلوانان و سران سپاه ایران در روزگار خسرو پرویز، به **گُردیه**، پهلوان بانوی ایرانی
و خواهر بهرام چوبین می گویند:

بدو گفت هر کس که بانو تویی
به ایران و چین پُشت و بازو تویی

نَجْنَبَانَدَت كوه آهن ز جای
یلان را به مردی تویی رهنمای
ز مردِ خردمند بیدار تر
ز دستور داننده هُشیارتر
همه کهترانیم و فرمان تراست
برین آرزو رای و پیمان تراست

فردوسی

زن از دیدگاه مردِ آزادهٔ ایرانی:

ای زن که نامت را از خورشید گرفتند،
ای بانو، که از فروغت نور را بیآراستند،
زندگی و آفرین را در سرشت تو یافتند ،
خشنودی خدایان را از تبسم تو شنیدند،
روان مهر را در آغوش تو شناختند،
ستارگان را در بزم نگاه تو بنواختند.
تا مرا از ریشه بریدند به خلقت الله در آمدم ،
او ترا بر ستایش من بگماشت،
هر ستمی که بر من بگذشت بر تو بگذاشتم،
پایت را در ناتوانی خود ببستم،
بر پیکرت رنگ اندیشه ام را بپوشاندم!
بر رخسارت سیاهی دلم را بنگاشتم،

کاستی های خود را بر تو نام بنهادم،
من محکوم الله و بر تو حاکم بنشستم،
ترا از سرشت نیکویت ببریدم،
با زهر نادانی گرمی آغوشت را بیالودم،
ترا فروختم ، خریدم، بخشیدم، ترا نشناختم.
خودم را نشناختم که بی تو زیستن نتوانم، نتوانم،
شادمانی ترا بر خود گناه خواندم ،
شکوه آزادگی درونت را ننگین ساختم،
ترا از یگانگی مان به بیگانگی کشاندم،
پیوند نیروبخش مان را سوختم،
جانان را از جانم جدا پنداشتم،
ندانستم تو در من هستی ، که من هستم،
ندانستم ، در رهایی از تو حبایی بی بنیادم،
اکنون ریزه های جانم با جان تو آمیخته است،
در پیوند تو آزاد ، در گرفتاری تو گرفتارم
شادمانی من در شادی توست،

مردو آناهید

زن، تو ای پروردگار هستی ام
از نیاز هستی ام بگسستی ام
از شراب مهر نوشاندی مرا
با پَر خورشید پوشاندی مرا
زندگی در جانم از جان تو بود

جان بر افشاندن ز پیمان تو بود
آن چه کردم با تو ای پرورده مرد
هیچ انسانی به انسانی نکرد
خانه را من بر تو زندان ساختم
من جهانت را پریشان ساختم
من زدم بر روی تو سیلی سخت
تا نپنداری که بینی روی بخت
ناتوان تر هر چه خود بودم از آن
گر نهادم نام زن را ناتوان
تو ز شادی چشم پوشیدی ز پیش
تا نسوزت دلبرت در خشم خویش
تا فرو داری تو خشم سرکشم
اشک پاشیدی به روی آتشم
نیش دیدی از برای نوش من
غم زده در سردی آغوش من
تو نهادی رنج بر رنجت سوار
تا نگردد چشم یارت جویبار
شمع بودی خانه را افروختی
ساختن در سوختن آموختی
از نگاهت روشنی در خانه بود
گر دلت از خشم من ویرانه بود
خنده هایت نوشداروی وجود

زندگانی را درخشان می نمود
آتش رویت دم خورشید را
جام چشمت دیده جمشید را
دارد و لعنت گل افشانی کند
سینه دل را چراغانی کند
دامنت پروردگار آرمندگان
پرورشگاه دل آییــــــــــــــــندگان
ماه بانویی، فروغ خانه بی
آشیان مهر را پروانه بی
کی دلم از مهر تو دارد نشان
کی توان زن شدن دارم از آن
کی توانم کرد با تو همسری
کی توانم یافت چون تو یاوری
من کجا همپای تو دارم توان
من که همراه تو بودم ناتوان
بوسه گرمت چو آوای سروش
بوی بهبود جهان آرد به گوش
گر نگیرم گرم دستت را به مهر
اختری دیگر ندارم در سپهر
روز زن روز جوانمردان بود
شرمروز مردم نادان بود
شادباش ای بانوی ایران زمین

آفرین بر بانوان سرزمین
آفرین بر کارزار بانوان
آذر از کردار زن دارد نشان
شاد باشید ای زنان نیک خو
باز آوردید ما را آب————رو

مردو آناهید

**آنکس که بر امپراتوری جهل و جنون و جنایت اسلامی پس از 14 سده
مهر باطل میزند زن ایرانی است.**